



تأثیر متقابل تن و روان آدمی و ماجرای درد و درمان

۱- دردم از یار است و درمان نیز هم

دل فدای او شد و جان نیز هم

تأثیر متقابل روان و تن آدمی از دیرباز مورد نظر عرفا و

حکمای مسلمان بوده و هر چند مکانیسم این تأثیر را

نمی شناخته اند، اما شناخت عمیق آنها از جان انسان به

عنوان عالم باعث شده است که زوایای ناشناخته روح آدمی

برای آنها غیر قابل دسترس نباشد:

۲- پس به صورت، عالم اصغر تویی

پس به معنی، عالم اکبر تویی

از نظر این عرفا حقیقت انسان در اندیشه او خلاصه

می شود و گرنه جسم او استخوان و ریشه است، که به تنهایی

مظهر هویت انسان محسوب نمی شود.

۳- ای برابر تو همان اندیشه ای

مابقی خود استخوان و ریشه ای

گر بود اندیشه ات گل، گلشنی

ور بود خاری توهیمه گلخنی

از دیدگاه اسلام، انسان از دو بعد متضاد تشکیل شده و

بین شیطان و ملک در نوسان است و اختیار وجه امتیاز او از

فرشته است:

فرشته، عشق ندانست چیست ای ساقی

بخواه جام و گلایی به خاک آدم ریز

۵- آدمی زاده طرفه معجونی سست

کز فرشته سرشته و ز شیطان

یبنغی للطیب ان
یکون دائماً مبشراً
یاصحه فان للعوارض
النفسانیه تأثیرات
عظیمه.

زیبنده چنان است
که هر طیب پیوسته
مریض خود را به
بهبود مزده دهد و
امیدوار به صحت
دائمی گرداند. زیرا که
مزاج جسم تابع
اخلاق نفسانی است.

* رازی به اقتباس از ابن سینا



گر رود سوی این شود کم از این

ور رود سوی آن شود به از آن

گفتم ز کجایی تو. تسخر زد و گفت ای جان
نیمیم ز ترکستان نیمیم ز فرعانه
نیمیم ز آب و گل. نیمیم ز جان و دل
نیمیم کف دریا، نیمی همه نردانه
پس حقیقت انسان، در واقع بعد خدایی، یعنی همان
روح و جان اوست. و تن چون غباری ست که حاجب چهره
جان است.

حجاب چهره جان می شود غبار تنم
خوش آن دمی که از این چهره پرده برفکنم
چنین قفس نه سزای چو من خوش الحانی ست

روم به روضه رضوان که مرغ آن چمن ام
و چنین است که وقتی حقیقت انسان بر فرد عارف
مشخص شد می داند که او موجودی دو بعدی ست و طبیعتاً
این دو در تقارب و تعامل با همدیگرند. حال چه باک اگر
عارف از جزئیات این تأثیر و فعل و انفعالات و کنش و
واکنش این دو بی خبر باشد. او در قلّه ای ایستاده است که
تمام دشت چشم انداز او به حساب می آید و هر وقت بخواهد
می تواند حیطه تحت نظر را مجسم و حتی ترسیم کند. اما
عالم غربی همانند کسی ست که خم شده و ذره بینی در دست
دارد، به زوایای چین و ترک های صخره ها و به اشکال
مختلف ریگ های دشت، شاخه های ظریف بوته ها
می نگرد. او تفاوت هر علف را از دیگری می داند و به
مقایسه ریزترین دانه های شن در دشت می پردازد، اما
چشم اندازش محدود است و نمی تواند از چند متری خود
بیشتر را ببیند. از نظر او انسان موجودی ست مادی و لذا یک
بعدی. انسان او انسان استخوان و ریشه است و نه انسان
اندیشه به مفهوم عرفانی آن و لذا دایره بصیرت او تنگ و
مخیله اش تنگ - کرم است.

از دیدگاه عرفان اسلامی درد چیزی نیست که به خودی
خود ناپسند باشد. اصولاً انسان بی درد انسان استخوان و
ریشه و از جمله بهائم است. لذا داشتن درد بیماری به
حساب نمی آید، بلکه فقدان درد خود بیماری بزرگی به
شمار می رود. درد است که باعث رشد و تعالی انسان
می شود و او را از نردبان معرفت پله پله به سوی خدا
می خواند. به همین لحاظ است که انسان عارف این درد را

تقدیس کرده و افزونی آن را از خداوند آرزو می کند:

الهی سینه ایی ده آتش افروز
در آن سینه دلی و آن دل همه سوز
کرامت کن درونی درد پرورد
دلی در وی همه درد و برون درد

خداوندا دلم لبـریز غم کن
درون درد پروردی کـرم کن

ما دل به غم تو بسته داریم ای دوست
درد تو به جان خسته داریم ای دوست
گفتی که به دلشکستگان نزدیکم
ما نیز دل شکسته داریم ای دوست
و این درد از آن جمله نیست که با مداوای طبییان بهبود
یابد:

فکر بهبود خود ای دل ز در دیگر کن
درد عاشق نشود ز به مداوی حکیم

دردم نهفته به ز طبیبان مدعی
باشد که از خزانه غیبم دوا کنند

در بتکه عمری به بطالت گذراندم
در جمع حریفان نه دواپی و نه دایی
و اصولاً با این درد اگر کسی درمان را طلب کند در واقع
بیماری را بر سلامت حقیقی ترجیح داده است:

در طریق عشق بازی امن و آسایش خطاست
ریش باد آن دل که با درد تو خواهد مرهمی

من درد تو را ز دست آسان ندهم
دل بر نکنم ز دوست تا جان ندهم
درد عارف، درد هجران یار است لذا اگر درمانی هم
باشد از غیر ساخته نیست و فقط از یار میسر است:

بود دردمو و درمونم از دوست
بود وصل مو و هجرونم از دوست
اگر قصابم از تن واکره پوست

جدا هرگز نکرده جونم از دوست
برای درمان این درد باید نسیم صبحگاهی از کوی دوست
وزیدن گیرد و از سبوی دوست با صورت بلبل و قمری



پاله ایی به کف بر گرفت :

خوشش باد آن نسیم صبحگاهی
که درد شب نشینان را دوا کرد

به صوت بلبل و قمری اگر نوشی می
علاج کی کفمت آخرالدواء الکی

بیماری واقعی از نظر عرفان اسلامی:

قرآن به تعبیری بیماری را بیماری دل می داند:
فی قلوبهم مرض فزادهم . . . مرضا ولهم عذاب الیم
بما کانوا یکذبون . ۱۹

و حال اگر این بیماری دل در قرآن را با فلسفه وحدت
وجودی ابن عربی و دیگران مقایسه کنیم که سلامت عقل را
سلامت روح نمی داند بلکه سلامت قلب را موجب سلامت
روح می داند نتیجه می گیریم طبیب معشوق ازلی و
ابدی ست و درمان هم همان طور که قبلاً عرضه شد «عشق
درمانی» است و دارو نیز ذکر و دعاست . از این گونه
برداشت ها در مثنوی مولانا مثال های زیادی می توان یافت .
داستان کنیزک و پادشاه نمونه جذابی از این گونه طرز
تلقى ست :

پادشاهی اسیر عشق کنیزکی می شود، او را خریده به کاخ
خویش می آورد . اما دیری نمی گذرد که کنیزک در کاخ او
بیمار و رنجور و زردروی شده و هیچ پزشکی موفق به درمان
اونمی شود :

از قضا سرکنگبین صفرا فزود
روغن بادام خشکی می نمود
از هلیله قبض شد اطلاق رفت
آب آتش را مسدّد شد چو نفت
سستی دل شد فزون و خواب کم
سوزش چشم و دل پر درد و غم
شریت و ادویه و اسباب او

از طبیبان ریخت یک سر آبرو
تا پس از استغاثه فراوان پادشاه به درگاه خداوند، طبیبی
به او روی می آورد که حاذق است و نکته دان، او پس از
معاینه می فهمد که علت بیمار علت جسم نیست، که روح او
در تب و تاب است :

رنگ و رو و نبض و قاروره بدید
هم علاماتش هم اسبابش شنید

گفت هر دارو که ایشان کرده اند

آن عمارت نیست ویران کرده اند
بی خبر بودند از حال درون

استیعذا و . . . مما یفترون
طبیب با نکته دانی می فهمد که کنیزک عاشق است و دل
در گرو عشقی مجازی داده که از پی رنگ است و لاجرم در
آخر کار جز ننگ چیز دیگری بار ندارد .

رنجش از سودا و از صفرا نبود
بوی هر هیضم پدید آید ز دود
دید از زاریش کسو زار دل است
تن خوش است و او گرفتار دل است

عاشقی پیداست از زاری دل
نیست بیماری چو بیماری دل
علت عاشق ز علتها جداست

عشق اسطرلاب اسرار خداست
عاشقی گر زین سر و گر زان سراسر است
عاقبت ما را بدان سر رهبر است
هر چه گویم عشق را شرح و بیان

چون به عشق آیم خجل باشم از آن
گر چه تفسیر زبان روشنگر است
لیک عشق بی زبان روشن تر است
چون قلم اندر نوشتن می شتافت

چون به عشق آمد قلم بر خود شکافت
عقل در شرحش چو خر در گل بخت
شرح عشق و عاشقی هم عشق گفت
حکیم نکته دان چاره ای می اندیشد و اول کنیزک را به

وصال معشوق می رساند و سپس با دارویی مرد زرگر را با
اقدامی شبیه اقدام خضر در ماجرای خضر و موسی به
رنجوری و زردروئی می کشاند :

چون ز رنجوری جمال او نماند
جان دختر در وبال او نماند
پس از مدتی زرگر می میرد و آن کنیزک از رنج این عشق
مجازی پاك شده و آماده پذیرش عشق الهی می شود .

ماجرای شگفت انگیز دیگر معالجه بوعلی شاهزاده
دیلمی است که به مالیخولیا گرفتار آمده بود . ۲۴ و دیگر
ماجرای رازی درمان امیر سامانی را که به حالتی بلغمی،
همراه با سستی و ضعف عضلات دچار شده و طبیب با
فراستی چون زکریای رازی می فهمد که مشکل او قبل از این



که اشکال در جسم باشد، اختلال در روح است و لذا به شکلی اعجاب انگیز و با به خطر انداختن جان خویش او را درمان می کند. ۲۵

در میان عرفای مسلمان، مولوی با شناخت عمیقی که نسبت به حقیقت انسان دارد، در این مورد داد سخن به کمال داده است، او در نی نامه نگرش عمیق خود را در یک بیت عرضه می کند:

تن ز جان و جان ز تن مستور نیست

لیک کس را دید جان. مستور نیست
و در راستای همین اعتقاد است که داستان کنیزک و پادشاه را آن چنان شیوا به نظم می آورد و این اعتقاد در همه دفاتر مثنوی و همچنین در دیوان کبیر به منصفه ظهور می رساند. او در بخش دیگری هم چنین می آورد، که یکی از صحابه سخت بیمار شده به حدی که از لاغری همچون تازی می شود تا مصطفی (ص) به عیادت او می آید و او را مورد تفقد قرار می دهد، بقیه ماجرا از زبان خود مولوی به شرح زیر است:

زنده شد او چون پیمبر را بدید

گویی آن دم حق مر او را آفرید

گفت بیماری مرا این بخت داد

کامد این سلطان بر من بامداد

تا مرا صحت رسید عافیت

از قدوم این شه پر خاصیت

و در کلیات شمس چنین می آید:

آن خواجه را از نیم شب بیماری پیدا شدست

تا روز بر دیوار ما بی خویشتن سر می زدست

چرخ و زمین گریان شده، وز ناله اش نالان شده

دمهای او سوزان شده گوئی که در آتشکده ست

بیمارئی دارد عجب، نی درد سر نی رنج تب

چاره ندارد در زمین کز آسمانش آمدست

چون دید جالینوس را نبضش گرفت و گفت او

دستم بهل دل را ببین، رنجم برون قاعده ست

صفراش نی، سوداش نی قولنج و استسقاش نی

زین واقعه در شهر ما هر گوشه بی صد عربده ست

نی خواب او را نی خورش از عشق دارد پرورش

کین عشق اکنون خواجه را هم نایه و هم والده ست

گفتم خدایا رحمتی کارام گیرم ساعتی

نی خون کس را ریخته است نی مال کس را بستد

آمد جواب از آسمان کو را رها کن در همان

کاندر بلای عاشقان دارو و درمان بیهده ست

این خواجه را چاره مجو بندش منه بندش مگو

کانجا که افتاده است او نی مفسقه نی معیده ست

تو عشق را چون دیده ای، از عاشقان نشنیده ای

خاموش کن افسون مخوان نی جادوئی نی شعبده ست

ای شمس تبریزی بیا ای معدن نور و صفا

کین روح با کار و کیا بی تابش تو جامدست

و از این دست، در نثر فارسی نیز نمونه های شگفت انگیز وجود دارد به طور مثال:

امام محمد غزالی در مورد قدرت دل و استیلائی که دل می تواند در کنترل بیماری داشته باشد چنین می گوید:

«وی را قدرتی داده اند تا بعضی از اجسام عالم مسخر

وی اند و عالم خاص هر کس تن وی است و تن مسخر دل

است که معلوم است دل در انگشت نیست و چون دل

بفرماید، انگشت بچنبد و چون در دل صورت خشم پدید آید

عرق از هفت اندام گشاده شود و این پوشیده نیست که

تصرف دل در تن روان است و لکن بیاید دانست که

بعضی از دلها شریف تر و قوی تر بود و به جواهر ملائکه

ماننده تر بود که اجسام دیگر برون تن وی مطیع وی گردد تا

هیبت وی مثلاً بر شیر افتد، شیر مطیع و زیون وی گردد و

همت در بیماری بندد بهتر شود و اندیشه در کسی افکنند تا به

نزدیک وی آید حرکتی در باطن آن کس پدیدار آید. ۲۶

و حتی در مورد اعتقاد به تأثیر قدرت روح و روان بر

جسم، حکایاتی افسانه مانند نیز در ادبیات ما وجود دارد، به

طور مثال در شرح حال ابوالحسن نوری چنین آمده است که:

«نقل است که نوری بیمار شد جنید به عیادت او آمد و

گل و میوه آورد، بعد از مدتی جنید بیمار شد، نوری با

اصحاب به عیادت او آمدند. پس یاران را گفت که (هرکس

از این بیماری جنید چیزی برگیرد تا او صحت یابد) گفتند:

(برگرفتیم) جنید حالی برخاست: نوری گفت از این نوبت

عیادت آئی چنین آئی، نه چنان که گل و میوه آوری. ۲۷

اینها همه نمونه هایی بود برای نشان دادن این موضوع که

طبیب در اسلام، حکیمی داناست که با زاویای روح آدمی



رنج ز تن بر مدار، در تگ نیلش درآر
تا تن فرعون وار پاک شود از جحود

۳۶. هر که گردد مبتلای درد هجر
از وصال دوست در مانش دهند
اتکال به خدا، انسان را به درجه والایی می‌رساند که
دیگر از غیر می‌برد و همین بریدگی از غیر است که ترس و
اضطراب و افسردگی را از او دور می‌سازد، او سلطان ملک
بی نیازی می‌شود و احتیاج او را در سلطه خویش ندارد.
در این بازار اگر سووی ست با درویش خرسندست
خدایا منعیم گردان به درویشی و خرسندی

۳۸. یار مردان خدا باش که در کشتی نوح
هست خاکی که به آبی نخرد طوفان را

۳۹. آنکه پیشش بنهد تاج تکبر خورشید
کبریایی ست که در حشمت درویشان ست
اصولاً با درد خدا کسی نیاز به درمان غیر ندارد زیرا که :

۴۰. در این حضرت جو مشتاقان نیاز ناز آرند
که با این درد اگر در بند در مانند در مانند

۴۱. حافظ اندر درد او می‌سوزد و بی‌درمان بساز
زان که درمائی ندارد درد بی‌آرام دوست
و اگر درمانی هم باشد تنها در کرشمه و اشارات ساقی و
عنایات خاص اوست، که در اثر ذکر و محاسبه و مراقبه
مشارطه فراهم می‌شود.

۴۲. علاج ضعف دل ما کرشمه ساقی ست
بر آر سر که طبیب آمد و دوا آورد
و اصولاً عطای درد از طریق یار خود درمان بزرگی ست
که انسان عارف برای معالجه نفس بیمار خود طلب می‌کند:

۴۳. خداوند دلی ده شاد از اندوه
درو گنجایش غم کوه تا کوه

۴۴. درد در من ریز و درم — انم مکن
زانکه درد تو ز درمان خوشتر است
«و سخن می‌گفتند در سبب بلا ی او، گویند ایوب آن بلا
خود اختیار کرد. گفت یارب مرا بلا ده تا در آن صبر کنم تا
ثواب صابران یابم. وحی آمد که یا ایوب از ما عافیت خواه،

آشنایی دارد، حقیقت انسان را شناخت و بنابراین دست کم
در معالجه امراض روانی علی‌رغم نداشتن تجهیزات و
امکانات کافی، موفق‌تر از طبیب امروزی عمل می‌کند:

۳۱. طبیب جان بود آن دل که او را درد بین باشد
برو جان مهربان گردد. چو او با تن به کین باشد
اما طبیب امروزی، مجذوب و سرمست از اطلاعات
روزافزون در مورد کوچکترین مولکولهای مواد مترشحه در
هر بیماری به دنبال پیدا نمودن دارویی ست که به نحوی از
انحای مانع از عمل مواد مزاحم و تقویت واکنش مواد مفید در
بیماری شود غافل از اینکه داروی او عارضه دیگری را بر
بیمار تحمیل می‌کند که گاه عواقب آن کمتر از بیماری اولیه
نیست.

درمان درد از نظر عرفان اسلامی:

دیدگاه اسلام فقط یک بزرگ راه برای مواجهه با درد و
بیماری‌های روانی وجود دارد و آن هم ذکر است. یاد خدا
طمانینه‌ایی در دل ایجاد می‌کند که هیچ‌گونه فشار و استرس
بر آن تأثیر ندارد.

الابه ذکر... تطمئن القلوب ۳۲

و وقتی که این اعتقاد در ضمیر انسان جای گرفت دیگر از
هیچ چیز نمی‌ترسد و هیچ رنجی و دردی او را از پای در
نمی‌آورد و اصولاً درد را با لذت پذیرا می‌شود:

۳۳. به حلاوت بخورم زهر که شاهد ساقی ست
به ارادت بپریم درد که درمان هم از اوست

۳۴. عاشقم بر قهر و بر لطفش به جد
ای عجب من عاشق این هر دو ضد
در بلاها می‌کشم لذات او

مات اویم. مات اویم. مات اویم
اصولاً درد و رنج کمندی ست که خداوند برای استخدام
انسان در درگاه خود به کار می‌برد، که سر بی درد نهایی
فرعون وار برای انسان به دنبال دارد:

۳۵. غصه و ترس و بلا، هست کمند خدا
گوش کشان آرند رنج به درگاه خود
گر سر فرعون را درد بدی و بلا
لاف خدایی کجا درد هدی آن عنود
چون دم غرقش رسید گفت «قل العبید»
کفر شد ایمان و دید چونک بلا رو نمود



گفت الهی، مرا بلای تو عافیت است. پس به بلا مبتلا گشت. ۴۵

در خاتمه بایستی از حکیم عارف ملاهادی سبزواری و مناجاتی از خواجه عبدا... انصاری کلام ما به پایان می‌رسد:

خداوندا دلم لبـریز غم کن
درون دردپروردی کـرم کن
پراز نوش محبت کن ایامم
ز جام عاشقی پر کن دماغم

بایورقی‌ها

* محمد زکریای رازی، طبیب، فیلسوف، شیمی‌دار ایرانی

تالیف: دکتر محمود نجم‌آبادی ص (۱)

انتشارات دانشگاه رازی مهر ماه ۱۳۷۱

۱- دیوان حافظ به تصحیح قزوینی - غنی

۲- مثنوی معنوی: تصحیح نیکلسون دفتر چهارم

۳- مثنوی معنوی: تصحیح نیکلسون دفتر دوم

۴- مثنوی معنوی: تصحیح نیکلسون دفتر اول

۵ و ۷- دیوان حافظ به تصحیح قزوینی - غنی

۸- برگزیده اشعار وحشی باققی به کوشش دکتر محمدا

رنجبر

۹- دیوان حکیم سبزواری (اسرار)

۱۰- دیوان ابوسعید ابوالخیر

۱۱ و ۱۲- دیوان حافظ به تصحیح قزوینی - غنی

۱۳- سبوی عشق حضرت امام خمینی (ره)

۱۴- دیوان حافظ به تصحیح قزوینی - غنی

۱۵- منسوب به مولانا

۱۶- باباطاهر عریان

۱۷ و ۱۸- دیوان حافظ به تصحیح قزوینی - غنی

۱۹- سوره بقره آیه ۲۷

۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳- مثنوی معنوی: تصحیح نیکسور

دفتر اول

۲۴- چهار مقاله نظامی عروضی

- ۲۵- چهار مقاله نظامی عروضی
- ۲۶- مثنوی معنوی: به تصحیح نیکلسون دفتر اول
- ۲۷- مثنوی معنوی به تصحیح نیکلسون دفتر دوم
- ۲۸- کلیات شمس تبریزی به تصحیح استاد بدیع الزمان فروزانفر
- ۲۹- کیمیای سعادت
- ۳۰- گزیده تذکره الاولیاء عطار نیشابوری به کوشش دکتر محمداستعلامی
- ۳۱- گزیده اشعار سیف فرغانی
- ۳۲- سوره رعد آیه ۲۸
- ۳۳- کلیات سعدی به اهتمام محمدعلی فروغی، غزلیات پراکنده در بخش مواعظ
- ۳۴- مثنوی معنوی به تصحیح نیکلسون دفتر اول
- ۳۵- کلیات شمس تبریزی به تصحیح بدیع الزمان فروزانفر
- ۳۶- دیوان وحدت کرمانشاهی
- ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ و ۴۱ و ۴۲- دیوان حافظ به تصحیح قزوینی - غنی
- ۴۳- فرهاد و شیرین میرزا قوام‌الدین جعفری
- ۴۴- غزلیات عطار نیشابوری
- ۴۵- برگزیده‌ای از قصص الانبیاء به کوشش کاوه گوهرین، قصه ایوب (ع)
- ۴۶- الهی نامه خواجه عبدا... انصاری